

دو فصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

نابرداری، عرصه ستیز

(تحلیل مناسبات نابرداران در گفتمان شاهنامه)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷	فرامرز خجسته ^۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴	جعفر فسائی ^۲
	مریم قره‌خانیان ^۳

چکیده

بر اساس تحقیقات روان‌شناسان و جامعه‌شناسان معاصر پیرامون نهاد خانواده، سنت چندهمسری یا تعدّد زوجات، عامل ایجاد تنش و اختلال در ساختار خانواده است. از منظر تاریخی، تبار این سنت به اعصار کهن و جوامع اولیه انسانی مرتبط می‌شود و علی‌رغم مغایرت و عدم سازگاری با سرشت و طبیعت انسانی، مناسبات اجتماعی و شرایط خاص اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، اقتضای حضور چنین امری را تأیید می‌کرده است. نتیجه این مقاله نشان می‌دهد که این مسئله، به صورت مشخص، در شاهنامه فردوسی به‌عنوان یکی از مهمترین متون به جا مانده که منبعی بسیار غنی و معتبر برای مطالعات اجتماعی و فرهنگی به شمار می‌آید، بروز و ظهور یافته است و به نحوی بر کنش‌های کاراکترهای داستانی تأثیرگذار بوده است.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان، نویسنده مسئول،

faramarz.khojasteh@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان،

jfasaei@yahoo.com

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان،

mozhdteh.gh@gmail.com

درگیری مرگبار نابرداران در شاهنامه، به صورت الگویی تکرار شونده نمایان می‌شود؛ به طوری که در هر موضع که چنین روابط خویشاوندی شکل گرفته است، بدون استثنا، به مرگ یکی از برادران ناتنی منجر شده است. در واقع این مقاله مدعی است که وضعیت رفتاری و سلامت روانی فرزندان خانواده‌های چندهمسری در شاهنامه فردوسی چندان بهنجار و مطلوب نیست؛ بنابراین با برجسته کردن این مطلب و ردیابی آن در شاهنامه، به ایضاح زوایای مختلف آن پرداخته است و برآیند تحقیق صحت فرضیه مذکور را تأیید کرده است.

کلمات کلیدی: شاهنامه فردوسی، اسطوره، چندهمسری، برادران ناتنی.

مقدمه

تعریف مسئله

اسطوره برادرکشی در میان اساطیر ملل مختلف انعکاس ویژه‌ای دارد. داستان فرزندان آدم و حوا به روایت متون مقدس، از جمله نخستین اشارات به این مسئله است (عمادزاده، ۱۳۷۳: ۱۱۸). در اساطیر هند (مهابهارات)، ارجن در نبردی هجده روزه، برادر خود «کرن» را از پای درمی‌آورد (قبادی، ۱۳۸۵: ۱۱۰)، داستان اوزیریس و سث، از پادشاهان اسطوره‌ای مصر (هارت، ۱۳۸۵: ۳۴)، نومیتور و آمولیوس در اساطیر رم (گاردنر، ۱۳۸۸: ص ۳۷-۳۶)، داستان زیگورد در اساطیر اسکاندیناوی (پیچ، ۱۳۸۷: ۱۰۴)، «اسپیت یوره»^۱ برادر جم در روایات پهلوی (رضی، ۱۳۴۶: ۱۵۲)، نمونه‌هایی از برادرکشی‌ها به شمار می‌آیند. در تاریخ نیز تراژدی برادرکشی به‌وفور به چشم می‌خورد؛ خشایارشا و ماسی‌تس، کمبوجیه و بردیا، سلطان محمود و اسماعیل و تموچین و بکتر نمونه‌های تاریخی این مسئله هستند. از منظر

1. Spiture

اسطوره‌شناسی افسانه‌های همه دوره‌ها و زمانه‌ها که از دو برادر متخاصم حکایت می‌کنند، آن که بهتر است به دست دیگری کشته می‌شود از اسطوره برزگری و کشت الهام پذیرفته‌اند؛ این مضمون به شیوه‌ای رمزی پیکار نابرابر و دهشت‌انگیز طبیعت حاصلخیز با بیابان بی‌بر را بازگو می‌نماید. (دلاشو، ۱۳۶۶: ۱۴۵ / مزینانی، ۱۳۸۳: ۲۶).

این مسئله در شاهنامه فردوسی نمود ویژه‌ای دارد و با یک سنت و پدیده فرهنگی تلفیق و به عبارتی مصبوغ به صبغه اجتماعی شده است؛ دقت در نزاع‌هایی از این دست در شاهنامه فردوسی، ما را به این نکته قابل توجه رهنمون می‌شود که این گونه خشونت‌ها و نبردهای خونین، بیشتر و با شدت زیادتر، میان برادرانی صورت می‌گیرد که نسبت آن‌ها با یکدیگر به صورت «برادران تنی» نبوده است. در واقع برادران محصول ازدواج‌های متعدد والدین خود هستند و این مسئله ریشه در سنتی دیرینه دارد که نشانه‌های آن را می‌بایست در میان اجتماعات نخستین جستجو کرد. «در اجتماعات نخستین، تعدد زوجات امر مناسبی بوده؛ زیرا عدد زنان بر مردان افزونی داشته است» (ویل دورانت، ۱۳۷۶، ج ۱: ۵۱) علاوه بر این، مسئله مهم تداوم نسل نیز در گذر تاریخ مورد توجه جماعات انسانی بوده است و به نحوی به رواج چنین امری مشروعیت می‌بخشیده است. در حقیقت شرایط خاص اجتماعی و خشونت و بی‌مهری طبیعت در این جوامع، به گونه‌ای بوده است که آن‌ها را به سمت تشکیل خانواده‌های پرجمعیت سوق می‌داده است. به عبارتی آن‌ها بقا و حیات خود را در گرو فرزندان زیادتر که برابر با قدرت و امکانات بیشتر بود، می‌دانستند و بر همین اساس، زاد و ولد فراوان موجب ترقی شأن و منزلت اجتماعی افراد می‌شده است. هرودوت درباره جامعه پارسیان می‌گوید: «آن‌ها بهترین صفت را پس از رشادت، در این می‌دانند که پسران زیاد به دنیا آورند و به اشخاصی که بیش از سایرین زاد و ولد کرده‌اند، شاه، همه ساله هدیه می‌فرستد» (پیرنیا، ۱۳۷۳: ۱۵۳۵). رسم چندزنی در میان ادیان (نک. کتاب مقدس، سفر

پیدایش، باب ۲۵: صص ۶-۱؛ باب ۳۲، ص ۲۲؛ سفر خروج، باب ۲، صص ۲۱-۱۶؛ سفر اعداد، باب ۱۲، ص ۱؛ قرآن کریم: نساء/ ۴، ۳؛ احزاب/ ۳۳، ۶) و اقوام مختلف؛ مانند چینی، هندی، بابلی، آشوری و مصری قدیم وجود داشته است. در میان اعراب عصر جاهلیت، تعدد زوجات حدّ و حصری نداشت. تعیین محدوده تعدد زوجات توسط اسلام برای آن عده از اعراب که بیش از چهار زن داشتند، مشکل به وجود می‌آورد؛ لذا افرادی که بیش از این تعداد زن داشتند، مجبور بودند آن‌ها را رها کنند (مطهری، ۱۳۵۷: ۳۴۲/ ناصح علوان، ۱۹۸۴: ۱۵). فرهنگ ایران باستان نیز تعدد زوجات را اصلی پذیرفته شده قلمداد کرده است؛ تعداد زنانی که مرد می‌توانست در اختیار داشته باشد، به نسبت توانایی مالی او بود و اغلب مردم کم‌بضاعت نمی‌توانستند بیش از یک زن داشته باشند. رئیس خانواده از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود و در این میان یکی از زنان، صاحب حقوق کامله بود که پادشاه او را «زن ممتاز» می‌خواند. در درجه پایین‌تر زنی قرار داشت که او را «زن خدمتکار» یا «زن چگاریها» (چاکر زن) می‌گفتند (کریستین سن، ۱۳۷۲: ۴۳۲). در جامعه ایران عصر قاجار این رسم به اوج خود رسید؛ تعدد زوجات و تشکیل حرمسراهایی که محل زندگی همسران شاه بود، در دوره سلاطین قاجار و ناصرالدین شاه، به صورت اخص، بسیار مشهور است. از دست رفتن زیبایی زنان، به دلیل افزایش سن و گرایش به دختران کم سن و سال، مطلوب بودن تعدد فرزندان به دلایل اجتماعی و سیاسی که بر وجهه و قدرت شاه می‌افزود، استفاده از نیروی زنان و... از دلایل اصلی رواج این امر به شمار می‌آیند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ص ۱۸/ شیل، ۱۳۶۲: ۸۷/ بیشوپ، ۱۳۷۵: ۲۱۷/ دالمانی، ۱۳۳۵: ص ۱۰۳۰).

تعدد زوجات و به اصطلاح «چندهمسری» پس از مدتی در مناسبات و روابط درونی خانواده‌ها، موجب بروز نوعی تزلزل و بحران بوده است؛ زیرا «به تدریج که ثروت در نزد یک فرد جمع می‌شد، از آن نگرانی پیدا می‌کرد که چون ثروتش به بخش‌های زیاد تفکیک

شود، سهم هر یک از فرزندان کم خواهد شد؛ این فرد به فکر می افتاد که میان «زن اصلی»، «سوگلی» و «همخواه» های خود فرق بگذارد تا میراث تنها نصیب فرزندان زن اصلی شود» (ویل دورانت: ج ۱: ۵۱). در کتاب مقدس به مواردی از این دست برمی خوریم که زن سوگلی که حائز جایگاه و موقعیت تثبیت شده در خانواده است، به همراه فرزند و یا فرزندان خود، در کانون خانواده ابقا می شوند و زن دیگر که به نوعی فاقد وجهه اجتماعی نسبت به زن پیش گفته است، به همراه فرزند، مطرود و رانده می شوند. «روزی ساره متوجه می شود که اسماعیل پسر هاجر مصری، اسحاق را اذیت می کند؛ پس به ابراهیم گفت این کنیز و پسرش را از خانه بیرون کن؛ زیرا اسماعیل با پسر من اسحاق وارث تو نخواهد بود (کتاب مقدس، سفر پیدایش: ۱۸). داستان پسران یعقوب نبی - یوسف و برداران - که از مادران مختلف بودند نیز نمونه ای از این تنش ها و ناسازگاری ها به شمار می آید که در قرآن کریم به آن اشاره شده است (قرآن کریم، سوره ۱۲).

این گونه تضاد و تنش ها به وقایع تاریخی و دنیای مردگان ختم نمی شود؛ بلکه در دنیای جدید نیز به نحوی بازتولید شده و موضوعیت یافته است. تحقیقات روان شناختی دوره معاصر، به تأثیر چندهمسری و نتایج آن بر سلامت روانی فرزندان و افراد دیگر خانواده پرداخته اند؛ اویفسو^۱ و ادگوک^۲ (۱۹۹۲) یادآور شده اند که به دلیل پرجمعیت بودن خانواده های چندهمسر، نوجوانانی که در این خانواده ها رشد می یابند، با شرایط تنش و فشار روانی؛ از جمله کشمکش میان هوو ها، رقابت میان فرزندان، منش استبدادی پدران و مادران و مراقبت ناکافی از فرزندان روبرو هستند. و نیز دریافتند که نوجوانان پسر خانواده های چندهمسر، سازگاری روانی کمتری نسبت به نوجوانان پسر خانواده های تک همسر دارند.

1. Oyefeso

2. Adegoke

اوامانسام^۱ (۱۹۸۷) معتقد است که خودپنداره^۲ نوجوانان در خانواده‌های چندهمسر، ضعیف-تر از خودپنداره نوجوانان در خانواده‌های تک‌همسر است؛ در پژوهشی پیرامون رابطه شیوع اختلالات روانی با عوامل اجتماعی و جمعیت‌شناختی در دوبی، قباش، حامدی و بینگتون^۳ (۱۹۹۲) نشان داده‌اند که زنان مطلقه و بیوه و زنان خانواده‌های چندهمسر، بیشتر در معرض اختلالات روانی هستند (نک. مجاهد- بیرشک، ۱۳۸۲: ۶۱).

در شاهنامه فردوسی ردّ پای این نابهنجاری اجتماعی و اختلال روان‌شناختی که در کنش‌ها و رفتارهای نابرداران نفوذ کرده است، به‌خوبی قابل مشاهده است؛ در این اثر، هرگاه سخن از نابرداری به میان می‌آید، رنگ و بوی مشمئزکننده فاجعه‌ای هولناک فضا را می‌آکند و بلافاصله می‌توان پیش‌بینی کرد که حادثه‌ای سهمگین در کمین خانواده و پهلوانان است و به‌زودی روی شوم خود را نشان خواهد داد. در همین راستا، برادران تنی با یکدیگر متحد می‌شوند و برادر ناتنی را از سر راه خود برمی‌دارند؛ نبردهای طولانی و سهمگینی علیه یکدیگر به راه می‌اندازند و چنان‌که متعاقباً خواهد آمد، این گونه نزاع‌ها میان برادرانی که نتیجه و برآمده از ازدواج‌های مذکور هستند، آبستن حوادث سهمگینی؛ از جمله مرگ بزرگترین پهلوان شاهنامه نیز هستند. در حقیقت تعدد زوجات، موجب شکل‌گیری مناسبات خویشاوندی تحت عنوان «برادران ناتنی» می‌شود که به دنبال آن، حساسیت، دشمنی و تضاد نیز نمایان می‌گردد. آن‌ها یکدیگر را به‌عنوان عناصری بیگانه در ساختار خانواده و یا نوعی رقیب در عرصه قدرت سیاسی تلقی می‌کنند که منافع طرف مقابل را تهدید می‌کند؛ بنابراین چاره را در این می‌بینند که بدون هیچ‌گونه سازشی، این عنصر بیگانه و تهدیدگر را از چرخه قدرت حذف کنند و به حاشیه برانند. گفتنی است خشونت و قهر در میان برادران تنی وجود دارد؛ اما در کنار مواردی که به خشونت می‌انجامد، شاهد برادری‌های واقعی و بر

1. Owuamonam

2. Self-concept

3. Bebbington

مبنای مهر و عطوفت نیز هستیم؛ اما این گونه ملایمت و مهر از پیرامون نابرداران رخت می‌بندد و جای خود را به کینه و دشمنی بی‌پایان می‌دهد؛ لذا می‌توان اذعان کرد بافت اصلی روابط میان نابرداران را خشونت و نزاع تشکیل می‌دهد.

پیشینه بحث

پیش از این تحقیقاتی هم در زمینه برادرکشی و هم ارتباطات خانوادگی در شاهنامه فردوسی انجام شده‌است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود: «مقایسه ساختاری خویشاوندکشی و خویشاوندآزاری در شاهنامه و مهابهارات» (قبادی: ۱۳۸۵)، «تراژدی فرزندکشی در ایران اساطیر و پدرکشی در اساطیر یونان» (ذبیح‌نیا: ۱۳۸۷)، «بررسی آداب پیوند زناشویی و امور خانواده در شاهنامه فردوسی»، (خاتمی: ۱۳۸۷)، «تحلیل برادرکشی‌های شاهنامه و مقایسه آن با برادرکشی‌های اساطیر و تاریخ» (فرستی جویباری: ۱۳۹۲)، «ساختار اجتماعی ازدواج‌های شاهنامه» (روح‌الامینی: ۱۳۷۰)، «برادرکشان در شاهنامه» (ترکی: ۱۳۷۹)، «شاهنامه و اسطوره برادرکشی» (بالازاده امیر: ۱۳۸۷). این تحقیقات ارزشمند و دقیق، به صورت کلی، به توصیف برادرکشی‌های شاهنامه توجه نشان داده‌اند؛ اما عنایت ویژه به عنصر نابرداری به صورت خاص و عطف توجه به مسئله چندهمسری به عنوان یک عامل اساسی و به نحوی مقدماتی و پیش‌زمینه‌ای، در جریان برادرکشی‌های شاهنامه، و نمایش تعارض میان سنت چندهمسری با سرشت و طبیعت انسانی که در کنش‌های نابرداران نمود یافته است، مسئله‌ای است که به صورت مشخص، در میان هیچ‌یک از تحقیقات ارزشمند مذکور مورد توجه قرار نگرفته است و جستجوی نگارندگان در میان آثار تألیفی پیرامون شاهنامه، خلأ چنین تحقیقی را تأیید کرده است.

اهمیت و ضرورت بحث

سنت چندهمسری و تعدد زوجات، در دوره‌های مختلف تاریخی در جامعه و فرهنگ ایران موضوعیت داشته است و در حال حاضر نیز امری مرسوم، متداول و از نظر حقوقی پذیرفته به شمار می‌آید. به اعتبار اینکه این سنت مشروعیت خود را از جانب گفتمان‌های مسلط دریافت می‌داشته است، کمتر، به صورت انتقادی، به ابعاد مختلف آن پرداخته شده است و به ندرت مورد مطالعات آسیب‌شناسی قرار گرفته است. تحقیق حاضر از حوزه مطالعات ادبی محض خارج- فارغ از قضاوت اخلاقی در مورد یک سنت متداول- و به یک مسئله مهم و رایج که موضوع محافل جامعه‌شناسی و نهادهای حقوقی است، ارتباط پیدا کرده است. در حقیقت به دست دادن و نمایش عوارض و تبعات ناشی از یک رفتار، سنت، و یا هر گونه پدیده اجتماعی و فرهنگی، از درون تاریخ و با استناد به گفتمان‌های کلاسیک، از عمق تعارض و ناسازگاری جدی یک سنت و رسم پذیرفته‌شده؛ همانند چندهمسری، با سرشت، طبیعت و مناسبات اجتماعی انسان‌ها حکایت دارد. قهرمانان و شخصیت‌های دنیای شاهنامه، همان اندازه از این سنت رایج آسیب دیده‌اند که امروزه یک کودک و نوجوان و یا یک زن در بستر یک خانواده چندهمسری در معرض بحران‌های روحی و روانی است. اینکه انسانهای اعصار گذشته همانند انسان دوره جدید از جانب یک رسم و سنت همواره مورد تهدیدات متنوع و آسیب‌های جدی بوده است، دلیلی موجه، منطقی و البته ضروری برای بازاندیشی و بازنگری و مطالعه دقیق زوایای آن سنت ارائه می‌دهد تا در نهایت به کاهش میزان آسیب‌های اجتماعی مدد رسان باشد و چنانچه این نوشتار واجد اهمیتی باشد، به اعتبار ارتباط با همین مسئله خواهد بود و لاغیر.

روش تحقیق و چارچوب نظری

در این نوشته تمام روابطی که ذیل عنوان «نابرداری» قرار می‌گیرند، شناسایی و فرضیه موردنظر را مورد سنجش قرار داده‌ایم. پس از شناسایی مناسبت نابرداری‌ها، ابتدا خلاصه‌ای از داستان بیان می‌شود؛ سپس دلایل بروز تنش و کیفیت آن در میان فرزندان ناتنی بازگو می‌گردد. در تحلیل رفتارهای روانی کاراکترهای داستان، سعی بر آن بوده است که تحقیق مبتنی بر معیارهای علمی باشد؛ بنابراین در این فرآیند، از برخی نظریات آلفرد آدلر^۱ پایه‌گذار مکتب روان‌شناسی فردی، استفاده شده است. آدلر، بر خلاف فروید که ریشه رفتارهای انسانی را به غریزه جنسی مرتبط می‌دانست، به دنبال شناخت عوامل اجتماعی، به عنوان عامل کنترل‌کننده و تأثیرگذار بر رفتارهای فردی بود. به عقیده آدلر، همه افراد در برخورد نخستین با جهان دچار ضعف می‌شوند. کودک در برخورد اول، افراد مستقلى را می‌بیند که توانایی‌هایی افزون بر او دارند؛ در حالی که او در بیشتر موارد به دیگران نیازمند است. در پی این برخورد، احساس حقارت یا کهنتری در او شکل می‌گیرد؛ بنابراین احساس حقارت^۲، به عنوان عامل اساسی و تعیین‌کننده در ساختمان شخصیت آدمی مطرح است و به عبارتی انسان‌بودن؛ یعنی خود را حقیر احساس کردن. (نک: آدلر، ۱۳۷۰: ۹/ منوچهریان، ۱۳۶۲: ۱۱). منشأ این احساس، هم به عوامل درونی؛ مانند ویژگی‌های نامطلوب ظاهری و هم عوامل بیرونی؛ مانند جایگاه و منزلت اجتماعی و برخوردهای تبعیض‌آمیز ارتباط دارد. فرد برای رهایی از احساس کهنتری و دستیابی به اهداف خود، دو حالت «عقده حقارت»^۳ و «جبران»^۴ را تجربه می‌کند. عدم توانایی فرد در جبران و تدارک عوامل به وجود آورنده احساس ناخوشایند و دردناک کهنتری و ضعف، موجب به کار افتادن یک مکانیسم سازش

1. Alfred Adler

2. Inferiority Feeling

3. Inferiority Complex

4. Compensation

روانی ناقص موسوم به عقده حقارت می‌شود (فرجی، ۱۳۵۲: ۶۶)؛ بنابراین عقده حقارت موجب بروز اختلالات روانی و رفتاری در فرد می‌شود. و اما جبران، به عنوان تجربه دوم فرد، انواع مختلفی دارد که دو نوع آن از موارد دیگر شاخص‌تر است:

- **جبران پیروزشونده:** در این مورد، فرد سعی می‌کند تا احساس ضعف خویش را با پشتکار و تلاش برطرف کند.

- **جبران کتمانی:** فرد در این حالت، قادر به قبول احساس کهتری خود نیست و سعی می‌کند با کتمان کهتری خود یا پیش‌دستی در حمله کردن، اطرافیان خود را نسبت به نظری که درباره وی دارند، فریب دهد (منصور، ۱۳۶۰: ۲۷). از دیگر مفاهیم مورد نظر در روش روان‌شناسی فردی آدلر، می‌توان به برتری‌جویی^۱، سبک زندگی^۲، خودآگاهی^۳، علاقه اجتماعی^۴، هدف زندگی^۵، اشاره کرد. (نک. آدلر، ۱۳۷۶: صص ۵۳-۴).

در این مختصر، پنج مورد روابط نابرداری در شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرار گرفته است: داستان پسران فریدون و تقسیم کردن جغرافیای جهان میان آن‌ها، داستان کیخسرو و فرود، داستان رستم و شغاد، داستان اسکندر و دارا و داستان گو و طلخند از این موارد هستند که ذیل پنج عنوان به آن پرداخته شده است.

۱- سلم، تور و ایرج

بعد از به پایان رسیدن دوران باشکوه فرمانروایی جمشید، شاهد سیطره ضحاک تازی‌نژاد بر قلمرو ایران هستیم. زمانی که کاسه صبر ایرانیان از ظلم و ستم ضحاک لبریز می‌شود، نخست فریاد اعتراض کاوه آهنگر تلنگری می‌شود برای بیداری ایرانیان و به این ترتیب، ایران به مرحله تازه‌ای از حیات حماسی - تاریخی خود وارد می‌شود. قیام علیه

1. Superiority
2. Life Style
3. Self awarness
4. Social Interest
5. Aim of Life



ضحاک با نام فریدون همراه است که لشکری از مردان و زنان را که از ظلم ضحاک به تنگ آمده بودند، مهیا کرد و در مقابل ضحاک قرار گرفت. سپاهیان فریدون، بر ضحاک غلبه کردند و او را به اسارتی به درازای ابد محکوم کردند. فریدون سپس خواهران جمشید را که از بند ضحاک رها شده بودند، به همسری خود درآورد و از آن‌ها صاحب سه فرزند شد. وی بر آن بود تا شهریاری جهان را میان فرزندان خود تقسیم کند. این تقسیم‌بندی، یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین تصمیماتی است که در تاریخ حماسی ایران گرفته شده است و از طرفی می‌توان گفت که نقطه تمامی نزاع‌ها و کشمکش‌های خونین میان ایران و انیران، درست در همین موضع شکل می‌گیرد. در جریان این تقسیم‌بندی شوم، فریدون سرزمین‌ها را به سه پاره تقسیم می‌کند: روم و غرب را به سلم، توران و چین را به تور و مهم‌ترین قلمرو حکومتی؛ یعنی ایران‌زمین و دشت نیزه‌وران را به همراه تخت عاج و شمشیر و مَهر پادشاهی، به کوچکترین پسر؛ یعنی ایرج، می‌سپارد. اما برادران بزرگتر به این نحوه از تقسیم‌بندی اعتراض می‌کنند و پس از مدتی، اعتراض خود را با فرستادن رسولی به نزد پدر اعلام می‌دارند. فریدون بی‌اعتنا از کنار صدای اعتراض آن‌ها عبور می‌کند و آن‌ها را «ناپاک‌آلود» و «دو آهرمن مغزپالوده» می‌خواند (نک: شاهنامه، ج ۱: ۶۹). فریدون اذعان می‌دارد که این نحوه تقسیم‌بندی با مشورت گروهی از ستاره‌شناسان و روحانیون انجام شده است. از طرفی ایرج، بدون اینکه تعلق خاطری به قدرت داشته باشد، به نزد برادران رفت تا صلح و سازگاری را به وسیله گفتگو برقرار کند؛ اما مورد خشم برادران خود قرار گرفت و به قتل رسید.

تحلیل داستان

برای نشان دادن رابطه نبرادری میان فرزندان فریدون، از پرداختن مختصر به والدین آنها ناگزیر هستیم. نخستین اطلاعات در مورد «شهرناز» و «ارنواز»، در اوستا منعکس شده است. در یشت‌ها آمده است که فریدون برای «ایزد گوش» قربانی کرد و از او چنین خواست: «این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من بر اژی‌دهاک سه‌پوزه، سه‌کله، شش‌چشم، هزار چستی و چالاکی دارنده، ظفر یابم به این دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است، به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافریند تا جهان راستی را از آن تباه سازد که من هر دو زنش را بریایم، هر دو را سنگهوک (شهرناز) و ارنوک (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند، هر دو را که از برای خانه‌داری برانزده هستند» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۰۰). اژی‌دهاک، پس از غلبه بر جمشید، شهرناز و ارنواز را به همسری برمی‌گزیند و پس از پیروزی فریدون بر اژی‌دهاک، هر دو به همسری فریدون درمی‌آیند. دکتر سرکاراتی، این دو خواهر را تجسم مردانه دو امشاسپند «بانو خرداد» و «امرداد» می‌شمارد. (نک. سرکاراتی: ۱۳۵۷). ربوده‌شدن این دو زن در شاهنامه از سوی ضحاک، از دیدگاه اسطوره‌شناسی تطبیقی، دگردیسه ربوده‌شدن گاوان شیرده (نماد ابرهای باران‌زا) از سوی «ویشوه روپه» است که «ترتیه آبتیه» (برابر فریدون پسر آبتین ایرانی) در وداها آنها را از «ویشوه روپه» باز پس می‌گیرد؛ درست همان‌گونه که فریدون، خواهران زیبا و پیرناشدنی جمشید، نمادهای زندگی و باروری را از اژی‌دهاک بازپس می‌گیرد (رضی، ۱۳۴۶: ۵۷۲). درباره مادران سلم، تور و ایرج در شاهنامه تصریح شده است که آنها از شهرناز و ارنواز هستند:

از این سه دو پاکیزه از شهرناز یکی کهتر از خوبچهر ارنواز

(شاهنامه، ج ۱: ص ۸۲)

نام آن‌ها، پس از شاهنامه، در مجمل‌التواریخ ذکر شده است (بهار، ۱۳۱۸: ص ۲۷). حضور این دو بانو در شاهنامه فردوسی، از آغاز پادشاهی ضحاک تا ابتدای ظهور فریدون تداوم دارد. در مورد پدر سلم، تور و ایرج در تاریخ طبری آمده است «آفریدون سه پسر داشت که بزرگتر سرم نام داشت دومی طوج و سومی ایرج» (طبری، ج ۱: ۱۵۳)؛ بنابراین سلم و تور پسران شهرناز و ایرج پسر ارنواز است. این دو زن، در شاهنامه از وجهه یکسانی برخوردار نیستند؛ بلکه یکی از این خواهران بر دیگری رجحان و تفوق دارد و در واقع نقش او برجسته‌تر از دیگری است. مطابق شاهنامه، در شبستان ضحاک، ارنواز؛ یعنی همان مادر ایرج، بیشتر مورد توجه و خطاب قرار می‌گیرد و هر کجا که از او سخنی به میان آمده است، صفاتی چون «پاکدامن»، «خورشیدروی»، «ماهروی» و «سرو سیمین» به او نسبت داده می‌شود؛ در جریان خوابی که ضحاک می‌بیند، اوست که خردمندانه عمل می‌کند و نقش اصلی را به عهده دارد. در واقع ارنواز «شهبانوی اصلی» یا «سوگلی» فریدون است؛ این مسئله تصمیمات فریدون در قبال فرزندان را جهت می‌دهد و طبیعتاً به نفع یک طرف و ضرر طرف دیگری منتج می‌شود. در جریان تقسیم جهان توسط فریدون و سهمی که به صورت نه‌چندان عادلانه، برای پسران در نظر می‌گیرد، این مسئله کاملاً مشخص است. در جریان مورد نزاع، روایت طبری بدین گونه است: «آفریدون بیم داشت که پسران اتفاق نکنند و به یکدیگر تعدی کنند و ملک خویش بر آن‌ها تقسیم کرد و بر تیرها نوشت و بگفت تا هریک تیری برگیرند و روم و ناحیه مغرب از سرم شد و ترک و چین از طوج و عراق و هند از سومی بود که ایرج بود و تاج و تخت بدو داد و چون آفریدون بمرد، دو برادر به ایرج تاختند و او را بکشتند و سیصد سال پادشاهی زمین را میان خود داشتند» (طبری، ج ۱: ۱۵۳). فردوسی اعتقاد دارد که فریدون میان فرزندان مسابقه‌ای برگزارکرد تا فرزندان را بیازماید؛ بنابراین در کالبد اژدهایی بر فرزندان ظاهر شد؛ پسر بزرگتر در گیر شدن

با اژدها را منطقی نمی‌داند و می‌گریزد. فرزند میانی راه خشونت و جنگ برمی‌گزیند و فرزند کوچکتر، یعنی ایرج، بر آن می‌شود که اژدها را پند و اندرز دهد و از موضع گفتگو و خرد وارد شود. بر اساس این آزمایش، بهترین سرزمین که ملک ایران بود، به ایرج بخشیده شد و توران و روم به برادران دیگر و این امر بر نابرداران گران آمد و آن‌ها را به واکنش واداشت. در این داستان، همان‌طور که ذکر شد، دو برادر تنی، یعنی سلم و تور، با یکدیگر متحد می‌شوند و برادر ناتنی را از میان بر می‌دارند. اختلاف اصلی آن‌ها نیز بر سر سهمی است که فریدون برای هریک از آن‌ها در نظر گرفته است. نابرابری و تبعیضی که میان فرزندان فریدون وجود دارد، از نحوه برخورد فریدون با همسران خود کاملاً مشخص است و در این میان نقشی که این همسران به عنوان یک رقیب در کارزار خانواده ایفا می‌کنند، در سرنوشت فرزندان، یقیناً تأثیرگذار بوده است. اگر بپذیریم که این گونه تبعیضات عاطفی و مادی، از سطح همسران به فرزندان آن‌ها منقل شده است، پربراه نخواهد بود که تأیید نماییم فرزندان در یک فضای نابرابر به دنیا آمده‌اند و برخورد تبعیض‌آمیز پدر با آن‌ها موجب شکل‌گیری آن رفتاری شده است که آدلر از آن با عنوان «عقدۀ حقارت» یاد می‌کند. دو برادر حقوق خود و مادر را تضییع شده می‌بینند و خود را محروم از حمایت‌های عاطفی و مادی پدر می‌یابند و در عین حال شاهد این هستند که فرزند زن دیگر - که از نظر سنی از هر دوی آن‌ها کوچکتر است - صاحب بهترین قلمروی جغرافیایی جهان است و از تمامی حمایت‌های پدر و به طور کلی منزلت اجتماعی برخوردار. در این میان عقدۀ حقارت شکل‌گرفته در وجود آن‌ها، در شکل حذف کردن و از میدان به در کردن نابردار متجلی می‌شود و آن‌ها را به نوعی کنش تهاجمی و انتقام‌جویانه وامی‌دارد. سلم و تور که برادران تنی به شمار می‌آیند، در واقع، در شرایط نابرابر و اجحافی که از طرف پدر در حق آن‌ها اعمال شده است، برابرند و همین برابری به اتحاد و همبستگی آن‌ها در مقابل عوامل تفرقه‌زا

کمک می‌کند تا در نهایت با نادیده گرفتن تقصیر پدر، به صورت فرافکنانه، به حذف عنصر و عامل دیگر این تبعیضات دست زنند.

۲- کیخسرو و فرود

زندگی سیاوش در شاهنامه پرفراز و نشیب است. مطابق روایت فردوسی، سودابه دل به شاهزاده جوان بسته و پس از ناکامی در وصال، با طرح نقشه‌های شوم و شیطانی، باعث اختلاف میان پدر و پسر می‌شود؛ تا جایی که سیاوش تنها به مدد آزمون آتش خود را از تهمت‌ها و بدگویی‌ها رها می‌سازد. لشکرکشی تورانیان به ایران زمین و شجاعت سیاوش در مقابله با تجاوز آن‌ها و در نهایت پیوستن به بیگانگان، از حوادث مهم زندگی سیاوش به شمار می‌آید. سیاوش پس از یک سال اقامت در توران، نخست با دختر پیران، به نام جریره، ازدواج کرد که حاصل آن وصلت، پسری به نام فرود بود؛ سپس، «ویسپان فریه» یا فرنگیس (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۱۹۱) دختر افراسیاب را به نکاح خود درآورد. از ازدواج دوم سیاوش که با نوعی مصلحت‌اندیشی سیاسی همراه بود، کیخسرو به دنیا آمد «واسطه این ازدواج‌ها پیران است که هم می‌خواهد از این طریق شاهزاده را از تنهایی بیرون آورد و هم ریشه او را در خاک توران و در خانه افراسیاب محکم‌تر کند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۵: ۱۷۳)؛ بنابراین، رابطه نابرداری میان کیخسرو و فرود برقرار می‌شود. در شاهنامه فردوسی، تضاد و تقابل علنی میان این دو نابرداری مشاهده نمی‌شود؛ اما قرائنی وجود دارد که با استناد به آن‌ها می‌توان تصویر دیگری از کیخسرو ارائه داد و در کنار خوانش‌های صحیح دیگر، به خوانشی متفاوت از این داستان دست یافت. کیخسرو از جانب پدر، زاده کیکاووس؛ شاه ایران و از سوی مادر، زاده افراسیاب؛ پادشاه توران زمین است. این کودک مطرود، از بیم افراسیاب، در دامن کوهستان و با شیر گاو مقدس پرورش می‌یابد. پس از مدتی، کیخسرو به

ایران بازگردانده می‌شود و از جانب کیکاووس مأمور می‌شود تا به خونخواهی پدر قیام کند؛ اما در این فرآیند، کنش‌هایی به زعم نگارندگان «عامدانه» از او سر می‌زند که به مرگ برادر ناتنی و به نحوی به حاشیه راندن رقیب خود، منجر می‌شود؛ مثلاً با چشم‌پوشی از قابلیت‌های رستم به عنوان جهان پهلوان و یاریگر سپاه ایران در مواقع حساس، طوس را به سمت توران گسیل می‌کند (شاهنامه: ج ۴: صص ۳۴-۳۳). شاه که می‌داند برادرش در کلات- بر سر مسیر لشکر ایران به سوی توران- اقامت دارد، به توس تذکر می‌دهد که از راه بیابان حرکت کند و به هیچ عنوان از مسیر کلات نگذرد؛ سپس شرح حالی از برادر بیان می‌کند و به صورت ضمنی او را برای توس معرفی می‌کند:

گرآن ره روی خام گردد سخن	گذر بر کلات ایچ گونه مکن
بدان گیتی‌اش جای امید باد	روان سیاوش چو خورشید باد
که پیدا نبود از پدر اندکی	پسر بودش از دخت پیران یکی
جوان بود و همسال و فرخنده بود	برادر به من نیز مانده بود
جهان‌دار و با فرّ و با لشکر است	کنون در کلات است و با مادر است
یکی کوه در راه دشوار و تنگ	سپه دارد و نامداران جنگ
به گوهر بزرگ و به تن نامدار	هم او مرد جنگ است و گرد و سوار
نه نیکو بود چنگ شیران زدن	به راه بیابان بیايد شدن
که از رای تو نگذرد روزگار	چنین گفت پس توس با شهریار
نیايد ز فرمان تو جز بهی	به راهی روم کهم تو فرمان دهی

(شاهنامه، ج ۴: ۳۴-۳۳)

لشکر زمانی که بر سر دوراهی کلات و بیابان می‌رسد، توس برخلاف دستور شاه و عهدی که با وی بسته بود، مسیر کلات را انتخاب می‌کند. فرود که جریان لشکرکشی برای

انتقام گرفتن خون پدر را می‌شنود، به همراه پهلوانی بنام تخوار، برای آگاهی از لشکر برادر، بر بالای تپه‌ای می‌رود و تخوار لشکریان کیخسرو را به فرود معرفی می‌کند. توس که احساس خطر کرده‌است، بهرام، پسرگودرز را برای شناسایی این دو نفر می‌فرستد. فرود اذعان می‌کند که قصد پیوستن به خونخواهان پدر را داشته‌است و این خبر را از طریق بهرام به توس می‌رساند؛ اما توس که به‌شدت به فرود مشکوک است (شاهنامه، ج ۴: ۴۹)، جنگجوی دیگری را در هیأت رسول به سمت فرود راهی می‌کند و فرود که احساس خطر کرده‌است، او را هدف تیر خود می‌سازد و بدین ترتیب آتش جنگ زبانه می‌کشد و در نهایت سپاهیان کم‌شمار فرود از سربازان مجهز توس شکست می‌خورند و فرود کشته می‌شود.

۱-۲- تحلیل داستان

در مورد اصل داستان سیاوش در شاهنامه، میان محققان اختلاف نظر وجود دارد؛ دکتر صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران (۱۳۶۳)، این داستان را ایرانی و مربوط به پادشاهان شرق ایران می‌داند و دکتر بهار معتقد است این داستان دارای منشأ غیرایرانی و مربوط به اقوام سومری- سامی است (بهار، الف، ۱۳۸۶: ۴۶۸/ بهار، ب، ۱۳۸۶: ۸۹). دکتر خالقی داستان ازدواج سیاوش و جریره و تولد فرود را الحاقی و ساختگی می‌داند (خالقی‌مطلق، ۱۳۷۲: ۴۲۲). پرداختن به صحت گزاره جعلی بودن این داستان، مجال دیگری می‌طلبد؛ اما نزاع نابرداران، به عنوان یک طرح و الگوی تکرارشونده، در این داستان نیز حضور قاطعی دارد و با توجه به مباحث ساختارگرایان، حداقل می‌تواند در داوری درباره این مسئله تأثیرگذار باشد. در این داستان، عوامل مختلف و شخصیت‌های متعدد دست به دست هم می‌دهند تا این فاجعه غم‌انگیز شکل بگیرد. از میان این عوامل، عنصر نابرداری این داستان؛

یعنی کیخسرو، تأثیر بسیار زیادی در شکل‌گیری و تسریع این تراژدی دارد. برای درک بهتر این مسئله، ابتدا باید گوشه‌هایی از زوایای شخصیت کیخسرو را روشن و شفاف ساخت.

کیخسرو نمونه انسانی آرمانی و از موعودهای ایرانی در آخرالزمان است؛ «پهلوان و پدیدآورنده شاهنشاهی ایران، برای اردویسور آنایتا نزدیک دریاچه چیچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او چنین خواست که ای اردویسور آنایتای مقدس و نیکوکار مرا یاری ده تا بر همه کشورها و دیوان و بر آدمیان و جادوان و پریان و ستمگران پادشاهی یابم و در جنگ‌های خود از هم‌وردانی که بر پشت اسب با من نبرد می‌کنند، پیش باشم» (رستگارفسایی، ۱۳۸۸: ۲۳۳). نیز آمده است که «کیخسرو از بیماری و مرگ بر کنار بود و فرّ کیانی به او تعلق داشت و او مردی نیرومند و صاحب پیروزی خداداد و تسلط مطلق و فرمان درست و قاطع و شکست‌نا یافتنی بود» (همان) کیخسرو در شاهنامه نیز از پادشاهان دادگر و چهره‌های محبوب به شمار می‌رود و در پایان نیز کناره‌گیری او از پادشاهی، درست زمانی که در اوج قدرت و اقتدار قرار دارد، نوعی صبغه عرفانی و روحانی به شخصیت او می‌بخشد (نک. حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۲۰). اما تأمل در شاهنامه فردوسی و دقت در سلسله رویدادها، این حقیقت را آشکار می‌سازد که کیخسرو، علی‌رغم تمامی صفات برجسته و خصایل نیکو که برای وی برشمرده شده‌اند، مرتکب خطاهای بزرگ و غیرقابل قبول می‌شود. یکی از اشتباهات بزرگ کیخسرو که به تحقیق ما مرتبط است و ما بر اساس آن معتقدیم که کیخسرو را نیز می‌توان در مسئله قتل نابردار بر کرسی اتهام نشانند، مسئله مشکوک برگزیدن توس به عنوان سپهسالار لشکر ایران است. پس از کشته شدن نوذر، او خود را جانشین به حق می‌داند؛ اما می‌بینیم که به پیشنهاد زال، زو جانشین نوذر می‌شود (شاهنامه، ج ۲: ۴۳)؛ بنابراین برای جبران این اجحاف که از جانب هیأت حاکمه بر خود روا می‌دانست، در جریان جانشینی کاووس شاه، نسبت به پادشاهی کیخسرو اعتراض

کرد و معتقد بود که فریبرز پسر کاووس شاه مستحق پادشاهی است؛ بنابراین زمانی که کیخسرو به قدرت می‌رسد، توس ناخرسند و معترض است و خطاب به فرستاده گودرز که او را به شادی دعوت کرده است، می‌گوید:

چو بشنید، پاسخ چنین داد توس	که برما نه خوب است کردن فسوس
به ایران پس از رستم پیلتن	سرافراز لشکر منم ز انجمن
نیبره منوچهر شاه دلیبر	که گیتی به تیغ اندر آورد زیر
همان شیر پرخاش جویم به جنگ	بدرم دل پیل و چنگ پلنگ
همی بی من آیین و رای آورید	جهان را به نو کدخدای آورید
نباشم بر این کار همداستان	ز خسرو وزن پیش من داستان

(شاهنامه، ج ۳: ۲۳۸)

سپس در نزد کاووس، با حالت نارضایتی و قهر، معتقد است که بر اساس یک سنت محتوم و مشخص، پادشاهی بعد از مرگ پادشاه، متعلق به فرزند است (همان، ج ۳: ۲۳۹). با این اوصاف، کیخسرو همچنان مُصرّ است که به او اعتماد کند (همانجا) و بر همین اساس توس اصرار می‌ورزد که از راه کلات برود (همانجا) و تردید ندارد که کیخسرو با این عمل مخالف نخواهد نمود. (همانجا). بنا بر آنچه گفته شد و مطابق ژرف‌ساخت داستان، کیخسرو، به صورت ضمنی و برای حفظ مشروعیت قدرت و رهایی از شائبه قتل برادر، به توس گفته است که وجود فرود همانند نیرویی گریز از مرکز تهدیدی جدی بر سر راه قدرت و حاکمیت او خواهد بود. کیخسرو بعد از حادثه کلات و به دنبال شکست در نبرد کاسه‌رود به رستم متوسل می‌شود؛ «رستمی که از ابتدا نیز این توانایی و قابلیت را داشت و می‌توانست مانع بروز تمامی این حوادث تلخ شود. کیخسرو، پس از مدتی، دوباره اشتباه خود را تکرار می‌کند و پُست بسیار حساس سپهسالاری ایران را دوباره به توس خاطی می‌-

سپارد. با این اوصاف می‌توان چنین نتیجه گرفت که کیخسرو پادشاهی تشنه قدرت بوده که از جانب فرود، برادر خود، احساس خطر می‌کرده است؛ از این رو با طراحی توطئه‌ای، سپاهی را به سپهسالاری توس به بهانه حمله به توران، راهی مقر فرود می‌کند تا بزرگترین رقیب او را در پادشاهی از بین ببرد» (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۲: ۵۹). در این ماجرا فرود همانند سهراب دست دوستی دراز می‌کند لیکن جان خود را بر سر این دوستی می‌نهد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۵: ۱۹۷)؛ بنابراین ماجرای کیخسرو و فرود نیز، علی‌رغم کتمان و محافظه‌کاری منابع مورد استفاده فردوسی، در ذیل ساختار و الگوی نبرد نابرداران قرار می‌گیرد. همان‌طور که پیش از این گفته شد، فرود از طرف مادر به جریره دختران پیران ویسه می‌رسد که نسبت به همسر دیگر سیاوش که دختر افراسیاب تورانی است، از منزلت و جایگاه پایین‌تری برخوردار است. رابطه میان سیاوش و جریره بسیار سرد و مخدوش است؛ در هیچ کجای شاهنامه از با هم بودن آن‌ها سخنی به میان نمی‌آید؛ حتی زمانی که فرود به دنیا می‌آید، جریره با حالتی که حکایت از عدم خشنودی او دارد، سیاوش را «خودکامه» می‌خواند و و از راه دور نشان تولد فرود را که طرح و نقش دست نوزاد بر زعفران است، برای پدر می‌فرستد. فرود شاهزاده‌ای است مطرود که به همراه مادر از مرکز حکومت و دستگاه قدرت دور نگه داشته می‌شود تا مانعی بر مسیر منویات نابرداری او وجود نداشته باشد. چنانچه بخواهیم بر اساس آنچه که ویل دورانت به آن پرداخته است، قائل به یک تقسیم‌بندی دوگانه در مورد زنان در خانواده‌های چندهمسری شویم، می‌بایست در مورد زنان سیاوش چنین گفت که دختر افراسیاب «زن اصلی» یا «سوگلی» و دختر پیران جزو زنان فرعی یا به اصطلاح «همخوابه‌های فرعی» قرار دارد (نک. ویل دورانت، ج ۱: ۵۱) و بر همین اساس، رفتاری که با فرزندان این زنان صورت گرفته است، مبتنی بر تبعیض و نابرابری بوده است. آنچه از داستان برمی‌آید این‌گونه است که این رابطه برادری، به هیچ

عنوان، رنگ و بویی از برادری‌های مخلصانه و حقیقی با خود ندارد و در واقع برادران ناتنی یکدیگر را به عنوان رقیب و عنصری تهدیدگر در مقابل منافع و قدرت خویش می‌پندارند.

۳- رستم و شغاد

زال در شاهنامه مظهر درایت و دانایی است و بزرگان ایران محتاج نصایح و راهنمایی‌های او هستند (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۴۵۶) او به‌جز رستم، فرزند دیگری دارد به نام شغاد. شغاد از کنیزکی خامل‌ذکر و گمنام به دنیا آمد که بنا بر گفته فردوسی، در سرای زال به نوازدگی و خوانندگی اشتغال داشته است:

که در پرده بد زال را برده‌ای نوازننده رود و گوینده‌ای

(شاهنامه، ج ۶: ۳۲۴)

ستاره‌شناسان طالع شغاد را شوم پیش‌بینی کرده بودند و اعتقاد داشتند که او بنیان نژاد سام نریمان را متزلزل خواهد ساخت؛ بنابراین به بادافره همین طالع شوم، در سنین نوجوانی، به سرزمین بیگانه - کابل - تبعید شد. شاه کابل، بنا بر دوراندیشی و مصلحت‌بینی، دختر خود را به همسری شغاد درآورد تا بدین وسیله هم از پرداخت باج و خراج به دربار ایران معاف گردد و هم اقتدارسیاسی خود را در پرتو حمایت دربار ایران تحکیم بخشد. اما به هیچ‌یک از اهداف خود نائل نگشت. شغاد ناراحت از تیره‌بختی و سرخورده از پدر و برادر ناتنی با شاه کابل متحد شده، توطئه‌ای برای قتل برادر خود طراحی می‌کند و در نهایت «رستم پس از سقوط در چاه، برادر خود شغاد را با تیر و درخت دوخت و بادافره آن بدکار را هم در حیات خویش به او داد و آن‌گاه بدرود جهان گفت» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۳۹).

۱-۳- تحلیل داستان

شغاد فرزند کنیزی گمنام است که در شاهنامه هیچ نام و نشانی از او برده نشده است و این مسئله در گستره شاهنامه که مبتنی بر ننگ و نام است و بر مدار اصالت و هویت می-چرخد، نقصانی بزرگ و بزه‌ی نابخشودنی است. به عبارتی اصل و نسب و «نژاده‌بودن» از عناصر ضروری و زیربنایی شخصیت پهلوانان شاهنامه به شمار می‌آید. فرزند این کنیز به هنگام تولد از چنان هیتی برخوردار است که دودمان زال را شاد و خرسند می‌کند:

کنیزک پسر زاد روزی یکی که از ماه پیدا نبود اندکی
به بالا و دیدار سام سوار ازو شاد شد دوده نامدار
(شاهنامه، ج ۶: ۳۲۴)

اما این فرزند که هنگام تولد با رستم پهلوی می‌زد، بنا بر جبر زمان، محکوم به راندگی و انزوا و تبعید در سرزمینی بیگانه می‌گردد:

چو این خوب‌چهره به مردی رسد به گاه دلیری و گردی رسد
کند تخمه سام نیرم تباه شکست اندر آرد بدین دستگاه
همه سیستان زو شود پرخروش همه شهر ایران برآید به جوش
(همان، ج ۶: ۳۲۴)

بدین ترتیب شغاد به سرزمین کابل فرستاده می‌شود تا مانند سنت جوامع گذشته، فاصله میان فرزندان «زن سوگلی» و دیگر همخوابه‌ها حفظ شود (ویل دورانت، ج ۱: ۵۱). شغاد نیز همانند فرود، شاهزاده‌ای مطرود است که قربانی داوری مغرضانه و یک‌جانبه پدر و از زاویه‌ای دیگر قربانی سنت چندهمسری است که این سنت، در حقیقت، زمینه را برای برخوردهای تبعیض‌آمیز به‌خوبی فراهم می‌کند. او به کابل رانده می‌شود و از نظر عاطفی از

حمایت‌های پدر محروم می‌گردد و از طرفی باج و خراجی که از جانب دربار ایران از شغاد و شاه کابل درخواست می‌شود، نشانه طرد کامل و قائل‌نشدن حقوق و امتیازات شاهزادگی برای شغاد است. زمانی که شغاد نابرداری خود را برخوردار و خود را از تمامی امتیازات طبیعی و امکانات مرسوم یک شاهزاده محروم می‌یابد و حتی می‌بیند که در تبعید نیز خانواده جدید او باید باج و خراج سنگین خود را به رستم تسلیم کنند، خود را بیش از همیشه متضرر می‌بیند. این‌گونه مخدوش‌شدن روابط میان رستم و شغاد که باعث به وجود آمدن یکی از بزرگترین حوادث در شاهنامه شده است، بیش از آنکه ریشه در قدرت و قدرت‌طلبی داشته باشد، ریشه در نوعی اختلال روانی که ناشی از تبعیضات و نابرابری‌ها بوده است، دارد. بنا بر آنچه که آدلر می‌گوید؛ شغاد دچار نوعی عقده حقارت است و برای پوشش‌دادن این نابهنجاری رفتاری، کمر به از میان بردن نابرداری خود می‌بندد. حلقه دیگر این داستان رستم است؛ او در ساختار خانوادگی و اجتماعی، درست در نقطه مقابل شغاد قرار دارد. او پهلوانی نژاده و پسر شاهزاده‌ای مشهور بنام رودابه است. از همان آغاز، پیشگویان به سام در مورد او گفته‌اند:

تورا مژده از دخت مهرباب و زال	که باشند هردو به شادی همال
ازین دو هنرمند پیلی ژیان	بیاید بیندد به مردی میان
جهان زیر پای اندر آرد به تیغ	نهد تخت شاه از بر پشت میغ
بدو باشد ایرانیان را امید	ازو پهلوان را خرام و نوید

(شاهنامه، ج ۱: ۱۸۱-۱۸۰)

رستم، برخلاف شغاد، از تمامی ظرفیت‌ها و موهبت‌هایی که یک شاهزاده ایرانی می‌بایست از آن برخوردار باشد، بهره‌مند است؛ منزلت اجتماعی، قدرت فیزیکی و جسمی، نفوذ سیاسی و حتی حمایت نیروهای متافیزیکی چون سیمرغ، از مواهبی است که در یک

بافتار نابرابر به زندگی رستم تزریق می‌شود و نابرابری او محروم از تمامی آن‌ها است.
(نک. قبول، ۱۳۸۶: ۸۱-۶۵ و سالارکیا، ۱۳۹۱: ۲۵-۲۲).

۴- اسکندر و دارا

اسکندر از جمله شخصیت‌هایی است که در ایران دچار فراز و فرودهای بسیاری بوده است؛ برخی او را گجسته و نامیمون نامیده‌اند و در مقابل، برخی دیگر او را خجسته و در ردیف عرفای وارسته معرفی کرده‌اند. تمام این نقدها و پرداختن‌ها، نشان از اهمیت این فرد در گذشته تاریخی و فرهنگی ایرانیان دارد و به قول پورداوود «داستان او مایه شگفتی هر ایرانی است» (پورداوود، ۱۳۸۰: ۱۶۸). در متون پهلوی، از جمله کارنامه اردشیر بابکان (فره‌وشی، ۱۳۷۸، بخش ۷، بند ۶) و ارداویراف‌نامه (ژینیو، ۱۳۸۲، بخش ۱، بند ۳) که نوشته موبدان زردتشتی است، از اسکندر با لقب گجسته یاد می‌شود و در خداینامه‌ها، اسکندر شخصیتی، ایرانی فرزند داراب و برادر دارا است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۲). نولدکه معتقد است داستان اسکندر که در شاهنامه منعکس است، در قرن هفتم میلادی، از یونانی یا لاتین به پهلوی؛ سپس از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی برگردانیده شده و از آنجا به شاهنامه ابومنصوری راه یافته است (نولدکه، ۲۵۳۵: ۴۴). چون داراب، تنها یادگار بهمن، با ناهید، دختر قیصر روم، پیوند زناشویی بست؛ پس از چندی، ناهید را به‌خاطر بیماری‌ای که داشت، به نزد پدر بازگرداند. ناهید که از داراب باردار بود، در روم پسری به دنیا آورد و او را اسکندر نامید. اسکندر ولیعهد قیصر و پس از مرگ او به جانشینی‌اش برگزیده شد. از سوی دیگر، داراب دختر دیگری را به زنی گرفت و از او صاحب پسری شد به نام دارا. داراب بعد از دوازده سال زندگی را بدرود گفت و دارا را جانشین خود کرد.

دارا خود را پادشاهی مستبد و خودرای معرفی کرد و کمر بر اخذ باج از مردم و همسایگان خود از جمله روم بست. او رسولی به نزد نابرداری خود، اسکندر، فرستاد و از او باج و خراج سالانه خواست؛ اما اسکندر نه تنها نپذیرفت؛ بلکه برای ارضای حس برتری جویی خود، به فکر لشکرکشی به ایران افتاد و پس از حمله به مصر که غنایم زیادی را به دست آورده بود، با قدرتی مضاعف، راهی ایران شد. اسکندر در جامه فرستادگان به نزد دارا رفت و پیغام اسکندر را بگزارد و اعلام کرد که به دنبال جنگ با دارا شاه نیست. دارا در لشکرگاه اسکندر توسط باژخواهانی که به روم رفته بودند شناخته شد؛ اما او که متوجه این مسئله شده بود، شبانه به سمت سپاه خود فرار کرد. اسکندر سپس نبرد علیه لشکر ایران را آغاز کرد. جنگ آنها هشت روز طول کشید؛ در هشتمین روز طوفان تندی به مدد سپاه اسکندر آمد و ایرانیان شکست خوردند. دارا گریخت و پس از یک ماه با وجود تجدید قوایی که کرده بود، نتوانست اسکندر را شکست دهد و در نبردی سه روزه شکست خورد و به جهرم گریخت و سپس به اسطخر پناه برد. اسکندر که در پی او از عراق به اسطخر آمده بود، بار دیگر او را شکست داد. دارا که این بار به کرمان پناه برده بود، نامه‌ای به اسکندر نوشت و خواستار برقراری صلح و آرامش شد و از سوی دیگر از فور هندی برای غلبه بر اسکندر استمداد کرد. اما اسکندر از توطئه خبردار شد، به کرمان حمله برد و برای چهارمین بار، لشکر دارا را در هم شکست و در نهایت دارا با دسیسه درباریان خیانتکار کشته شد.

۱-۴- تحلیل داستان

عبدالله ابن مقفع می‌گوید: عرب‌ها در نسب اسکندر اختلاف دارند (نهایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۱۱۰) اما در شاهنامه، اسکندر و دارا، هر دو از پدری مشترک به نام داراب بودند. مادر

اسکندر شاهزده رومی، دختر فلیقوس بود؛ اما مادر دارا در شاهنامه فاقد هویت مشخص است و فردوسی اطلاعات زیادی درباره او به ما نمی‌دهد:

وزان پس که ناهید نزد پدر	بیامد زنی خواست دارا دگر
یکی کودک آمدش با فر و یال	ز فرزند ناهید کمتر به سال
همان روز داراش کردند نام	که تا از پدر بیش باشد به کام

(شاهنامه، ج ۶: ۳۸۰)

نبرد میان این دو برادر ناتنی، زمانی آغاز می‌شود که اسکندر سندی را که بر اساس آن روم موظف به پرداخت باج به دربار ایران می‌شد، معتبر ندانست و با لحنی آمیخته به تمسخر خطاب به رسول دارا گفت:

بدو گفت رو پیش دارا بگوی	که از باژ ما شد کنون رنگ و بوی
که مرغی که زرین همی خایه کرد	بمرد و سر باژ بی‌مایه کرد

(شاهنامه، ج ۶: ۳۸۴)

این مسئله آغازگر تمامی درگیری‌ها و تنش‌های میان نابرداران است. در چند نبرد خونین که میان آن‌ها درمی‌گیرد، اسکندر و دارا با هم روبرو نمی‌شوند و عقب‌نشینی‌های پی‌درپی دارا فرصت رودرویی را فراهم نمی‌سازد. این مسئله که آن‌ها از رودرویی مستقیم با یکدیگر امتناع می‌ورزند را می‌توان گونه‌ای ترس و وحشت از ریختن خون برادر دانست. لشکریان آن‌ها چندین بار با یکدیگر درگیر می‌شوند و به خاطر منافع قدرت طلبانه به تعقیب و گریز می‌پردازند اما زمانی که پای خون برادر به میان می‌آید، نوعی محافظه‌کاری در کشتن برادر، در رفتار هر دو مشاهده می‌شود و نشانه آن را نیز همین عدم رودرویی می‌توان محسوب کرد؛ منتهی باید افسوس خورد که این محافظه‌کاری‌ها در مقابل شیرینی قدرت

رنگ می‌بازد. می‌بینیم اسکندری که برای مغلوب کردن برادر، جهرم و اسطخر و کرمان را درنوردیده و سایه به سایه او را تعقیب کرده بود، این گونه برای او سوگواری می‌کند:

ز سر برگرفت افسر خسرویش	گشاد آن بر و جوشن پهلوش
زدیده ببارید چندی سرشک	تن خسته را دور دید از پزشک
بدو گفت کین بر تو آسان شود	دل بدسگالت هراسان شود
تو برخیز و بر مهد زرین نشین	وگر هست نیروت بر زین نشین
ز هند و ز رومت پزشک آورم	زدرد تو خونین سرشک آورم

(شاهنامه، ج ۶: ۳۲۵)

و جالب اینکه به منظور بی‌گناه شمردن خود از حادثه مرگ برادر و تبرئه شدن از گجستگی این قتل، وزیران خیانتکار وی را که در حقیقت منویاتش را جامه عمل پوشانده و کار ناتمامش را کامل کرده بودند، مجازات می‌کند و با این ترفند، برای خود وجهه و اعتبار کسب می‌کند:

دو بدخواه را زنده بر دار کرد	سر شاه‌کش مرد بیدار کرد
چو دیدند ایرانیان کاو چه کرد	به‌زاری بران شاه آزاد‌مرد
گرفتند یکسر برو آفرین	بدان سرور شهریار زمین

(شاهنامه، ج ۶: ۴۰۴)

اسکندر و دارا برادرانی محسوب می‌شوند که دشمنان قسم‌خورده یکدیگر هستند. فاصله‌ای که میان آن‌ها برقرار است و تفاوت در محیطی که پرورش یافته‌اند، چندپارگی این خانواده و شکافی که در میان روابط خویشاوندی وجود دارد را تأیید می‌کند و در حقیقت با روایت رانده شدن فرزندان زنان متکثر در ساختار خانواده کاملاً منطبق است. ضمن اینکه

موثق بودن یا نبودن و تطابق و عدم تطابق این داستان با واقعیت‌های مسلّم تاریخی، بر صحت فرضیه این تحقیق خللی وارد نمی‌کند و در حقیقت این داستان گزاره تضاد و تنش میان نابرداران را در ژرف ساخت خود به خوبی نمایش می‌دهد.

۵- گو و طلخند

پادشاه کشور صندل، جمهور شاه، دارای فرزندی به نام گو بود. جمهور شاه پس از مدتی دچار بیماری شد و از دنیا رفت. مای، برادر جمهور، به خاطر کم سن و سال بودن شاهزاده بر تخت پادشاهی تکیه داد و با همسر برادر خود ازدواج کرد. آنها صاحب فرزند پسری می‌شوند و او را طلخند می‌نامند. بعد از دو سال مای نیز به سرنوشت برادر دچار می‌شود و پادشاهی به همسر او می‌رسد. مادر فرزندان کم سن و سال خود را به موبدانی می‌دهد تا آنها را پرورش دهند. شاهزادگان، بعد از مدت زمانی که بر آنها گذشت و رشد کردند، ادعای شهریاری کردند و هریک خود را سزاور تاج و تخت می‌دانستند؛ بدین ترتیب بر سر مسئله جانشینی در میانشان اختلاف به وجود آمد. آنها به نزد مادر رفته، با ایراد ادله‌هایی، پادشاهی را از او طلب می‌کردند. مادر که از قدرت طلبی فرزندان آگاهی داشت، آنها را به عدل و داد و دینداری دعوت می‌نمود. زن در انتخاب جانشین دچار تردید بود؛ بزرگان و دانایان کشور را برای این مهم به شور و مشورت گرفت؛ اما باز نتیجه‌ای حاصل نشد. نابرداران که همچنان بر مواضع خود اصرار داشتند، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. در این میان طلخند که خوی تندتری داشت، در برافروخته شدن لهیب اختلاف و جنگ سهم بیشتری داشت. گو، بزرگ‌منشانه‌تر و پخته‌تر برخورد کرد و تصمیم داشت تا برادر را از جنگ منصرف کند؛ اما طلخند معتقد بود که تنها تیغ و شمشیر است که می‌تواند عدالت را برقرار کند.

نهایتاً پیر فرزانه‌ای که در لشکر گو است، پیش‌بینی می‌کند طلخند خود خواهد مرد و جنگ کردن با او، از هر لحاظ، توجیه عقلانی و پایه منطقی ندارد و خاطرنشان می‌کند که برادر را با دادن زر و سکه از نبرد منصرف کند تا مرگ او فرارسد و نحوست قتل برادر دامن گیر او نشود. قاصدی از طرف گو به نزد طلخند می‌رود تا برای آخرین بار او را از جنگ منصرف کند؛ اما باز موفق نمی‌شود و بالاخره تسلیم خواست برادر می‌شود و پیشنهاد می‌دهد که سپاه را به کنار دریا ببرند و دور تا دور سپاه را خندق حفر کنند. برادر بزرگتر که از مرگ زود هنگام طلخند آگاه بود، به او وعده پادشاهی داد؛ اما طلخند همچنان مقاومت کرد و نهایتاً دو برادر مقابل یکدیگر قرار گرفتند. گو به سپاه خود دستور می‌دهد که آغازگر جنگ نباشند. جنگ را طلخند آغاز می‌کند؛ در میانه مبارزه جهت باد به سوی طلخند تغییر می‌یابد و او بدون هیچ جراحتی بر پشت فیل جان می‌دهد. گو به سپاه مقابل امان می‌دهد و هر دو سپاه را یکی می‌داند؛ دانایان را گرد می‌آورد و با اندوه و گریه مباحث مطرح‌شده بین خود و برادر را شرح می‌دهد؛ مادر او را متهم به برادرکشی می‌کند. گو برای تبرئه خود از فرزندگان یاری می‌جوید و با ساختن بازی شطرنج و چیدن مجسمه‌های ساجی و عاجی اسب و شتر و فیل در خانه‌ها صحنه جنگ را بازسازی می‌کند و مادر را با گفته خود همراه می‌سازد.

۱-۵- تحلیل داستان

نبرد گو و طلخند در جغرافیای هندوستان اتفاق می‌افتد و نابردارانی که این حادثه را به وجود می‌آورند، یک فرق اساسی با نابرداران ایرانی دارند و آن این است که آن‌ها مادر مشترک دارند؛ اما از جانب پدر با یکدیگر متفاوت هستند. گو فرزند جمهور شاه و طلخند یادگار مای بود. رقابت این دو تن که به فاجعه مرگ برادر کوچکتر؛ یعنی طلخند، منجر

می‌شود، ناشی از اختلاف بر سر مسئلهٔ جانشینی است. با توجه به اینکه گو پسر شاه صندل است و از طرفی پادشاهی از پدر به پسر منتقل می‌شود؛ می‌توان نتیجه گرفت که پادشاهی گو مشروع‌تر و قابل قبول‌تر است؛ اما برادر کوچکتر از پذیرفتن این سنت تن می‌زند و در مقابل آن مقاومت نشان می‌دهد. برتری جویی^۱ به دستمایهٔ قدرت سیاسی، رویکرد معمول در گفتمان‌های سنتی است؛ بنابراین نابرداران برای دستیابی به این فاکتور مهم به صحنهٔ کارزاری هولناک وارد می‌شوند و به خشونت متوسل می‌گردند. شاید اگر نابرداری در این گونه موارد حضور نداشت، مسئله این چنین پیچیده و دشوار نمی‌گشت؛ اما طبق آنچه پیش از این گفته شد، نابرداران یکی دیگر را عناصری بیگانه تصور می‌کنند؛ بدون هیچ‌گونه سابقهٔ تجربهٔ مهر و عطوفت برادری و خویشاوندی. گو از اینکه بخواهد با برادر درگیر شود، در هراس و تشویشی بی‌پایان به سر می‌برد و به کرات درخواست سازش و صلح را مطرح می‌کند؛ اما هربار با پاسخ منفی از طرف برادر مواجه می‌شود. در نهایت پس از درگیری خونین میان دو لشکر و مرگ بسیار مشکوک طلخند، شاهد سوگواری‌های سوزناک و آنچنانی گو هستیم. او نیز برای اینکه نزد مادر و دیگران به برادرکشی متهم نشود، مسئلهٔ شطرنج را دستمایه‌ای برای اثبات بی‌گناهی خود می‌داند. مسئلهٔ نپذیرفتن این حقیقت و انکار کردن آن در ساختار این گونه نزاع‌ها، کم و بیش مشهود است؛ گویی خواهان آن هستند که از بادافرهٔ این شومی، دامن خود را منزه بدانند و به حاشیه‌ای امن بخزند.

نتیجه گیری

در شاهنامه فردوسی، علی‌رغم پیوندهای محکم در روابط میان خویشان و خانواده‌ها و وجود علقه‌های عاطفی بین آن‌ها، شاهد نوعی نزاع و ستیز در میان برخی از این افراد با یکدیگر هستیم. از مهمترین این نزاع‌ها، می‌توان به تضاد و تنش میان «برادران ناتنی» یا به اصطلاح «نابرداران» اشاره کرد. در این مقاله نابرداری‌هایی که در حقیقت حاصل ازدواج‌های متعدد والدین هستند، شناسایی و مناسبات آن‌ها با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفت. در بررسی و تحلیل برخی از داستان‌ها، از پاره‌ای مفاهیم مطرح‌شده در نظریات روان‌شناختی فردی آلفرد آدلر؛ از قبیل «عقده حقارت» و «برتری‌جویی» استفاده شده است. آنچه که به عنوان نتیجه و برآیند این تحقیق می‌توان بیان کرد، این است که در شاهنامه الگویی مشترک در رابطه میان برادران ناتنی تکرار می‌شود. این‌گونه برخوردها و ناسازگاری‌ها، معلول علت‌های گوناگونی؛ از قبیل: قدرت‌طلبی، افزون‌خواهی، تبعیض میان فرزندان از طرف والدین و موارد دیگر می‌باشد. این الگوهای مشترک بدین معناست که در ساختار خانوادگی شاهنامه، وجود و حضور برادران ناتنی می‌تواند باعث به وجود آمدن نوعی حساسیت و تنش در روابط میان افراد باشد. بستر خانواده‌هایی که چندهمسری در آن جریان دارد، همانند زمینی حاصلخیز و بارور، در خدمت رشد و گسترش اختلاف و تنش میان روابط افراد خانواده قرار می‌گیرد. در واقع عکس‌العمل فرزندان در قبال تعدد زوجات والدین که در حقیقت با سرشت و طبیعت انسانی سازگار نمی‌نماید، خشونت و درگیری بی‌پایان با برادران ناتنی است؛ همین که پای برادر ناتنی به میان می‌آید، به دنبال آن حادثه‌ای عظیم رخ می‌دهد و برادران یکدیگر را به چالشی عظیم می‌کشاند و سعی خود را بر حذف دیگری از چرخه روابط قدرت معطوف و متمرکز می‌کنند. بر این اساس می‌توان یکی از عوامل مهم در مرگ پهلوانان بزرگ شاهنامه؛ مانند رستم را سنت تعدد زوجات در گفتمان شاهنامه به

شمار آورد. هدف این مقاله نشان دادن عوارض و آسیب‌های تاریخی یک سنت دیرپا و کهن از دریچه متن مهمی چون شاهنامه فردوسی بوده است. با اثبات حضور چنین عوارضی، می‌توان از شاهنامه و گفتمان‌های کلاسیک به زمان حال پل زد و عوارض مشابهی که در دوره حاضر از ناحیه یک سنت واحد ساطع و صادر شده است، مورد مطالعه قرار داد و به‌نحوی به عدم سازگاری یک سنت - که به‌خاطر مصلحت‌اندیشی گفتمان‌های حاکم و یا اقتضائات تاریخی و... - با سرشت و طبیعت انسانی در بستر تاریخ حکم داد و در نهایت در برخورد با این چنین پدیده‌هایی، با دقت و حساسیت مضاعف عمل کرد.

منابع

- قرآن کریم.
- کتاب مقدس.
- آدلر، آلفرد. (۱۳۷۰)، روان‌شناسی فردی، ترجمه حسن زمانی شرفشاهی، تهران: تصویر.
- (۱۳۷۶)، مفهوم زندگی را دریابید، ترجمه ناهید فخراپی، تهران: کتاب.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۲)، «شهریار و شاهنامه»، مجله فرهنگ، سال شانزدهم، شماره‌های دوم و سوم، صص ۵۳-۱.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۵)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ هفتم، تهران: انتشار.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۱۸)، مجمل‌التواریخ‌والقصص، تهران: خاور.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۶)، الف - از اسطوره تا تاریخ؛ چاپ پنجم، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۶)، ب - جستاری در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران: اسطوره.

- بیشوپ، ایزابلا. (۱۳۷۵)، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: سهند و آنزان.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۸۰)، فرهنگ ایران باستان، تهران: اساطیر.
- پیچ، ر. ی. (۱۳۸۷)، اسطوره‌های اسکاندیناوی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن. (۱۳۷۳)، تاریخ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.
- ترکی، محمدرضا. (۱۳۷۹)، «برادرکشان در شاهنامه»، مجله شعر، شماره ۲۸، صص ۷۳ - ۷۰.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چاپ دوم، تهران: ناهید.
- خاتمی، احمد. (۱۳۸۷)، «بررسی آداب پیوند زناشویی و امور خانواده در شاهنامه فردوسی»؛ فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال چهارم، شماره ۱۵، صص ۶۱ - ۳۷.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲)، گل رنج‌های کهن؛ چاپ دوم، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۶)، سخن‌های دیرینه، چاپ دوم، تهران: افکار.
- _____ (۱۳۸۸)، «جای رستم، آرش، اسفندیار، گشتاسپ، جاماسپ و اسکندر در خدای‌نامه»؛ نامه ایران باستان، شماره ۱ و ۲، صص ۲۴ - ۳.
- _____ (۱۳۹۰)، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، با مقدمه غلامعلی حدادعادل، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دورانت، ویلیام جیمز. (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن، جلد اول؛ مشرق زمین گاهواره تمدن، تهران: علمی و فرهنگی.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۷)، اوستا و کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۷۱)، حیات یحیی، تهران: عطار و فردوسی.

- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران: نی.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه. (۱۳۸۷)، «تراژدی فرزندکشی در ایران اساطیر و پدرکشی در اساطیر یونان»، نامه پارسی، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۱۱۳-۹۶.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۸)، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایی دشت ارژن، محمود. (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی»؛ بوستان ادب، دوره ۵، شماره ۲، صص ۶۰-۳۹.
- رضی، هاشم. (۱۳۴۶)، فرهنگ نام‌های اوستا، تهران: فروهر.
- ژینیو، فیلیپ. (۱۳۸۲)، ارداویرافنامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران: معین.
- سالارکیا، مزده. (۱۳۹۱)، «نظریه آدلر در داستان فریدون و فرزندان»؛ رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۲، صص ۲۵-۲۲.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۷)، «بنیان اساطیری حماسه ایران»؛ شاهنامه‌شناسی؛ تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- شیل، لیدی ماری. (۱۳۶۲)، خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه)؛ ترجمه حسن ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۵۷)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عمادزاده، حسین. (۱۳۷۳)، تاریخ انبیاء، بی‌جا: اسلام.
- فرجی، ذبیح‌الله. (۱۳۵۲)، عقده‌ها، تهران: کاویان.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳)، شاهنامه، متن انتقادی از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۵)، «مقایسه ساختاری خویشاوندکشی و خویشاوندآزاری در شاهنامه و مهابهارات»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱، صص ۱۶۴-۱۴۵.
- _____ (۱۳۸۵)، «مقایسه شخصیت رستم و ارجن در شاهنامه و مهابهارات»؛ پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره هفتم، صص ۱۱۴-۱۰۳.
- قبول، احسان و محمدجعفر یاحقی. (۱۳۸۶)، «شخصیت‌شناسی شغاد در شاهنامه»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱۶۴، صص ۸۱-۶۵.
- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۷)، فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران: پارسه.
- کریستین سن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم، تهران: دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴)، نامه باستان، تهران: سمت.
- گاردنر، جین. ف. (۱۳۸۸)، اسطوره‌های رومی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- مجاهد، عزیزالله و بهروز بیرشک. (۱۳۹۲)، «وضعیت رفتاری کودکان و سلامت روانی والدین در خانواده‌های چندهمسری»، اندیشه و رفتار، سال نهم، شماره ۳، صص ۶۷-۶۰.
- مزینانی، محمدکاظم؛. (۱۳۸۳)، داریوش هخامنشی، تهران: مدرسه.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۷)، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا.
- م. لوفر. دلاشو. (۱۳۶۶)، داستان‌های رمزی و قصه‌های پریوار، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- منصور، محمود. (۱۳۶۹)، احساس کهنتری، تهران: دانشگاه تهران.

- منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۲)، عقدۀ حقارت (شناخت تحلیلی و راه درمان آن)، چاپ اول، تهران: گوتنبرگ.
- ناصح علوان، عبدالله. (۱۹۸۴)، تعدد الزوجات فی الاسلام و الحکمۀ من تعدد ازواج النبی، الطبعة الثانية، قاهره: دارالسلام.
- نولدکه، تئودور. (۲۵۳۵)، حماسۀ ملی ایران، ترجمۀ بزرگ علوی، چاپ سوم، بی‌جا.
- نهاییة‌الارب فی اخبار الفرس و العرب. (۱۳۷۵)، تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۷۹)، نهادینه‌های اساطیری، تهران: سروش.
- هارت، جرج. (۱۳۸۵)، اسطوره‌های مصری، ترجمۀ عباس مخبر، تهران: مرکز.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: